

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره مجهول المالک بود که آیا مثل لقطه احتیاج به تعریف و فحص و این حرفها دارد و همان احکام دارد یا فرق می کند،

می تواند ابتدائاً صدقه بدهد یا راه های دیگر؟

مرحوم شیخ انصاری قدس الله نفسه فرمودند بعضی از روایاتش مطلق است، بعضی از روایاتش مقید است. یعنی بعضی از روایاتش

گفته می توانید سریعاً به قول بعضی می توانید صدقه بدهید بدون فحص، اطلاق دارد لکن بعضی دارد که بعد از فحص و تعریف و اینها.

دیروز به اصطلاح عده ای از روایاتی که ادعا شده بود مطلق است، خواندیم. به ذهن من که اطلاق در نیامد در آن روایات. مثلاً اولاً

بعضی هایش مربوط به مجهول المالک نبود، مثل همان روایت زرگر و اینها، و بعضی هایش هم بله، اصلاً به اصطلاح معلوم نبوده که امکان

وصول، مثل آن که می گوید زمینی که وقف است، بعد می گوید فحص بکن، می گوید کسی لا اعرف لها ربه، ممکن است از وقف های

طویل المده باشد مال ۲۰۰ سال ۵۰ سال ۱۰۰ سال قبل.

و بعضی هایش هم می گویم یک خصوصیتی دارد که شاید امام (ع) ولایتاً فرمودند مثل همان موردی که می گوید غلام من رفت به جایی

که انگور بفروشد یا اسیر بفروشد، تبدیل به خمرش کرد. خب این معنایش این است که اگر بخواهد مالکش را پیدا بکند، باید غلام جار

بزند کی از من شراب خرید؟ بیاید پول هایش را برگردانیم.

شاید امام (ع) روی این نکته صلاح ندانستند. به هر حال ایشان به امام (ع) مراجعه کردند که پول آن شخص هم به شخص برگردد اضافه

بر اینکه خمر گرفته است. صلاح ندانستند امر ولایی فرموده باشند به تصدق.

به هر حال این که ایشان مرحوم شیخ این روایات را مطلق آوردند، این خیلی روشن روشن به ذهن نمی آید.

عرض کنم که در مقابل، بله، در مقابل بعضی از روایات هست که به قول مرحوم شیخ اینها توش مسئله فحص به اصطلاح آمده است.

تعریف توش درآمده است. که برود از او به اصطلاح سوال بکند. در این جهت هم عده ای از روایات ذکر شده

س: این مسئله یک امر مبتلا بهی بوده، لو کان لبان، چرا در بین ائمه علیهم السلام متعرض این امر به عنوان ضابطه کلی و اینها نشدند؟

ج: عرض کردم این چیزی که ما داریم این است که من حیث المجموع در روایات ما می‌توانیم مجموعه احکام را از مجموعش در بیاوریم. حالا یا در تقیه بودند یا اصحاب تکه پاره کردند روایت را تقطیع کردند یا مشکلات دیگری پیش آمده. الان این مشکل را داریم، اختصاص به این مورد ندارد.

س: یعنی این عنوان اصلا در روایات نیامده، درست است؟

ج: نه اینکه در روایات، بله به عنوان شخص خودش نیامده، لکن به عنوان مسائل دیگر و موارد دیگر این وارد شده یعنی این مطلب وجود دارد.

آن وقت ایشان عده‌ای از روایات را در اینجا آوردند. روایاتی که مقید است. چون بعضی‌هایش باید شرح داده بشود، روایات مطلق را خواندیم. البته روایات دیگر هم هست. حالا ما در اثناء یواش یواش یک عده از روایات را که می‌خوانیم روشن می‌شود.

از روایاتی که به قول خودشان آمده روایتی است که از هشام بن سالم است. به نظرم در خود لمعه در مکاسب به آن اشاره‌ای دارد اما اینجا آقای خویی متنش را کامل آوردند. در همین صفحه ۵۷۲-۱۲، در حاشیه. آقای خویی آوردند و هشام بن سالم قال سئل حفص الاعور ابا عبدالله، الاعور در لغت عرب کسی که یک چشم باشد. سئل حفص الاعور گفته شده حفص بن عیسی، الاعور الكناسی الکوفی، خیلی از ایشان معلومات نداریم. می‌گویم وقتی ما طرف تألیف نداشته باشد یعنی نجاشی متعرضش نشود دیگر معلومات رجالی ما ضعیف می‌شود. چون ایشان تألیف ندارد مرحوم نجاشی هم متعرض ایشان نشده، معلومات رجالی ما هم راجع به افراد کم است مگر راههای دیگری رفته بشود.

آقای خویی سابقا چون در کتاب کامل الزیارات بود توثیقشان می‌کردند. بعد هم که دیگر برگشتند.

سئل حفص الاعور ابا عبدالله، البته اینجا وجود ایشان خیلی موثر نیست؛ چون راوی هشام بن سالم است، اعتبار به ایشان. و انا عنده جالس، قال انه كان لابي اجير كان يقوم به في رحا، رحا آسیاب، سنگ آسیاب را رحا می‌گویند. یک آسیابی داشت حالا، دستی که شاید نبوده، آبی نمی‌دانم حالا در کوفه آبی بوده یا چه بوده... و له عندنا دراهم، ایشان از ما یک مقدار پول طلب دارد به او ندادیم و رفته.

و ليس له وارث، ظاهر کلمه ليس له وارث نفی وجود است نه نفی علم.

فقال ابو عبدالله عليه السلام تطلب له وارثا، دنبال یک وارث برایش بیافتید. دیگر معنایش خیلی مشکل می شود؛ چون اول فرض کرد لیس له وارثا، تطلب له وارثا همچین خیلی صاف در نمی آید. مگر بر اختلاف مراتب حمل بکنیم. لیس له وارث پسر ندارد بچه ندارد. تطلب له وارث، حالا طبقه دوم، سوم، چهارم، ضامن جریره فلان مثلا شاید مراد این باشد.

تطلب له وارث، و ان وجدت له وارثا و الا فهو کسبیل مالک؛ این سبیل مال در روایات لقطه هم هست. حالا من الان توضیحش را نمی دهم چون کمی طول می کشد. انشاء الله بعد چون روایت لقطه را هم یک مقدار می خوانیم، آنجا یک توضیحی عرض می کنم.

غرض بین دو تا احتمال است؛ یک احتمال این است که مالت است در آن تصرف بکن، ملک تو می شود. یک احتمال این که در اموال بگذار، هر وقت صاحبش آمد به او بده، ملک نمی شود کسبیل مالک. حالا این احتمال اجمالی بعد متعرض می شویم.

ثم قال ما عسی ان یصنع بها؛ حالا خیلی عجیب هم هست. حضرت فرمود مثل بقیه اموال بکن. بعد فرمود ما عسی ان یصنع بها؛ چه کار می خواهد بکند با این پول؟ ثم قال، بها یعنی دارم، توصی بها، این توصی بها ظاهرش این است که یک گوشه باید مثلا یک دویست تا درهم است مال آن شخص، یک گوشه بگذارد در کیسه ای، فان جاء لها طالب و الا فهي کسبیل مالک؛ باز دو مرتبه کسی آمد آمد، نیامد محدود هم نشده به آمدن، کسبیل مالک.

خیلی متن غریبی است این روایت. این را مرحوم آقای خویی از کتاب وسائل از باب دین. راست است در وسائل در باب دین این روایت هست. ایشان از آنجا نقل کردند.

البتة نوشتند موثقة بابن السماعه، ابن سماعه را ایشان قبول دارند، موثقه بودنش را موثقه هم قبول دارند.

به هر حال این راجع به این روایت و مصدری که ایشان نقل کردند. و مرحوم آقای خویی در آن وقتی که اینها را می نوشتند همین چاپ قدیمی وسائل که سه جلدی بود معروف به چاپ عین الدوله، این چاپ در اختیارشان بود. بعد از این چاپ جدیدی که بیست جلدی هست که مرحوم آقای ربانی، آقای ربانی تا جلد شانزدهم، از هفده به بعد شخص دیگری است. و انصافا مرحوم آقای ربانی خیلی زحمت کشیدند. یعنی خیلی از روایات که متحد بوده یا جابجا بوده، اینها را توضیح دادند که در آن تا آن زمان در حوزه های ما این توضیح متعارف نبود، یعنی به اصطلاح خبر نداشتند از این توضیحی که ایشان دادند.

البته حالا بعد از اینکه مسائلی مثل فقه الرضا و اینها آمده، باز یک نکات بیشتری را می‌شود مطرح کرد. این کتاب را من اشتباه آوردم. حالا نمی‌دانم این کتاب آقای حسینی این بالا ببینید جلد هفده وسائل هست یا نه؟ هر دو جلوی من بوده اشتباهی سیزده را آورده. هفده وسائل را بیاورید.

بله، به هر حال این روایت حالا چون کتاب دین هست، از همین کتاب دین ایشان بخوانیم اقلا روایت را. عرض کنم که اقلا چون حالا آمدیم بنا نبود این را با خودمان بیاوریم، معلوم می‌شود... در کتاب چون دین هم می‌خواستیم بخوانم، اما دیگر نمی‌خواستیم امروز در این حدیث، در کتاب دین در باب ۲۲ عنوان بابش این است؛ من کان علیه دین لغائب وجب علیه نية القضاء، بنایش این بشود که هر وقت صاحبش را پیدا کرد بدهد. والاجتهاد فی طلبه، همان فحوص، تعریف. عنوان باب این است.

در این باب به اصطلاح سه حدیث ایشان نقل کرده، هر سه هم از کتاب تهذیب، خیلی عجیب است. با اینکه البته یکی‌اش از منفردات تهذیب است. دو تای دیگر نه در غیر تهذیب هم هست. لکن عجیب است که ایشان

س: یکی از این بیست جلدی‌ها است

ج: بله می‌دانم، می‌دانستم بالا بیست جلدی است.

از عجایب این است که ایشان رضوان الله تعالی علیه هر سه در این باب از تهذیب نقل کرده است. عرض کردم یکی از مشکلات وسائل همین است. گاهی در یک باب یک حدیث را از یک مصدر نقل می‌کند که آن مصدر هم مثلا مشکل دارد. اما در باب دیگر از دو تا مصدر، در باب دیگر از سه تا مصدر. این را دارد صاحب وسائل این مشکل را دارد. این باید با همین حواشی و تعلیقات و اینها فعلا حل شده، و الا این مشکل، مشکل بزرگی است.

عرض کنم که حدیث اول را می‌خواستیم بخوانیم اما دیگر حالا یک اشاره‌ای فقط بکنم. حدیث اول و دوم را متأسفانه ایشان از کتاب تهذیب آورده فقط. دومی در غیر تهذیب هم هست. و چون بعدش هم به یک معنایی خوانده می‌شود. فقط الان نکته فنی رجالی‌اش را بگویم. هر دو حدیث را از احمد اشعری از فضاله نقل کرده است. یکی را از فضاله یکی را از حماد بن عیسی. به نظرم نسخه شیخ یا غلط داشته یا شیخ ملتفت نشده، احمد از فضاله و حماد بن عیسی نقل نمی‌کند. خیلی واضح است که در اینجا حسین بن سعید افتاده؛ چون روایت زیادی داریم احمد عن الحسن فضاله یا حماد. ظاهرا در هر دو اگر این نمی‌دانم این چاپ جدید وسائل را نگاه کنید، اگر در این چاپ جدید هم این مشکل باشد، معلوم می‌شود خود نسخه کتاب تهذیب مشکل دارد.

غرض اولی از احمد از فضاله هست، دومی احمد از حماد است. هر دو مشکل دارد و به نظر من مشککش هم واضح است. حسین بن سعید افتاده است. در هر دو افتاده است.

س: ۱۲:۴۰

ج: چرا، دیگر حالا سقط باشد، چون که نقل نمی کند.

آن وقت من عرض کردم احتمال اینکه حالا مثلاً بگویم شیخ اشتباه کرده، شیخ کذا کرده، این احتمالات منفی است؛ چون جلالت شأن شیخ اجل است. چیزی که در آن هست این است که عرض کردیم در آن نسخه اصلی کتاب احمد شاید این طور است الحسین بن سعید عن فلان بعد می گوید و عن، این گفته و عن فضاله... این و عن فضاله یعنی حسین بن سعید عن فضاله. یا حسین بن سعید عن حماد بن عیسی. ایشان خیال کرده خود احمد از فضاله. این غرض دقت می کنید می خواهم چه بگویم؟ این اینطور نیست که حالا خیال بکنید مثلاً شیخ یک اسمی را انداخته. من به نظرم شیخ همین طور دیده، یا قبلی ها را دیده فاصله زیاد است، شبهه کرده که تعلیق باشد یا نباشد. همانی که نقل ما وجد، آن را که دیده، دخل و تصرف نکرده. ما ها چون بچه طلبه هستیم، فضولی می کنیم دخل و تصرف می کنیم یک حسین بن سعید اضافه می کنیم.

س: ۱۳:۴۴

ج: نه تعلیق، تعلیق بوده، حیلولة نکرده.

حدیث اول مثلاً در یک بابی بیست تا حدیث بوده، اولی اش حسین بن سعید بوده، این مثلاً حدیث پنجم بوده، و عن حماد بن عیسی، یعنی حسین. حالا شیخ شاید دیده فاصله زیاد است گفته شاید به حسین نخورد. نقل ما وجده. می گویم ما بچه طلبه ها یک دستکاری می کنیم می گوئیم و عن الحسین بن سعید عن فضاله، ظاهراً شیخ این کار را نکرده است. ظاهراً این طور است. و الا این دو تا حدیث مشکل دارد.

س: دو حدیث قبلش صدر حدیث حسین است

ج: کتاب احمد که الان پیش ما نیست که

س: کتاب تهذیب است

ج: شاید هم اصلاً در آنجا فضاله در خود تهذیب باشد به قول ایشان، این هم احتمالش هست

س: نه دارد حسین بن سعید فی حدیث عن النضر بعدی دارد احمد عن عثمان بن عیسی بعدی دارد عنه عن فضاله

ج: احمد از کی؟

س: احمد عن عثمان بن عیسی، بعدیش دارد عنه عن فضاله. شاید این عنه به حسین بن سعید حدیث قبل می‌خورد.

ج: نه احمد چه نوشته؟ احمد بن محمد

س: احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی

ج: من اصلاً احتمالی را که ایشان نقل فرمودند احتمال می‌دهم اصلاً در کتب حسین بن سعید همین طور بوده، احمد بن محمد بوده،

ایشان خیال کرده این احمد بن محمد اشعری است. این احتمالاً احمد بزنی باشد. اصلاً این هم در حقیقت احمد بن محمد بزنی باشد

که حسین بن سعید از او نقل می‌کند.

این لذا و عنه خوب شد ایشان خواندند، من چون مراجعه به تهذیب نکردم، همین وسائل را که دیدم فهمیدم. این معلوم می‌شود خود

وسائل را صاحب وسائل بد فهمیده، اشکال به شیخ نیست. اگر این طور باشد که ایشان نقل کردند اشکال به صاحب وسائل است. صاحب

وسائل این حدیث را به احمد، احمد به معنای احمد اشعری گرفتند. به احتمال قوی این دنباله همان حدیث قبلی باشد. حسین عن احمد،

حسین عن فضاله. احمد از فضاله نقل نمی‌کند.

غرض به هر حال واضح بود پیش ما یک حسین بن سعید افتاده، این خیلی واضح بود. اما این طور که من عرض کردم، افتادگی اش در

کتاب خود احمد بوده، این طور که ایشان الان خواندند، از کتاب تهذیب، افتادگی را اشتباهاً صاحب وسائل فهمیده نه شیخ. صاحب

وسائل...

آنوقت آن احمد آنجا دومی هم مال حسین بن سعید است. شاید صاحب وسائل گفته که حسین از احمد نقل نمی‌کند. احمد از حسین

نقل می‌کند. پس نمی‌شود این لذا آن را مبدأ عطف گرفته است. نه، احمد بزنی باشد، نه احمد اشعری. اشکال ندارد به لحاظ طبقه امکان

دارد. اصلاً ممکن است احمد بن محمد دیگری باشد. لازم نیست که حتماً یکی از این مشاهیر باشد شخص دیگری باشد.

علی ای حال و باسناده اسناد شیخ طوسی، این اسناد ایشان را از محمد بن سماعه باز یاورید. به نظر من سالم است مشکل ندارد.

عن الحسن بن محمد بن سماعه عن محمد بن زیاد عن هشام بن سالم؛ این اسناد را بیاورید از این کتابها اگر هست ما کان فيه عن حسن بن محمد بن سماعه، در کتاب، علی ای حال من سابقا عرض کردم یک مقداری از روایات ابن سماعه و حمید را ایشان از کتاب کافی گرفته است. اضافه بر او ایشان به خود ابن سماعه هم طریق دارد. یعنی مرحوم شیخ طوسی مستقلا به حسن بن محمد بن سماعه طریق دارد. این سماعه جدش آن سماعه معروف نیست اشتباه نشود. دو تا هستند.

و سابقا عرض کردیم حسن بن محمد سماعه واقفی است بلکه از عبارت نجاشی دارد که کان یعاند فی الوقف. این اصطلاح یعاند فی الوقف عبارت از این است که به اصطلاح به ائمه بعد از موسی بن جعفر (ع) اهانت می کرده، نستجیر بالله. به هر حال خودش فقیه بزرگواری است و جلیل القدر است، لکن مع الاسف شدید یعاند فی... آوردید آقا؟

س: و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن الحسن بن محمد بن سماعه فقد اخبرنی به احمد بن عبدون عن ابی طالب الانباری عن حمید بن زیاد عن حسن بن محمد بن سماعه و اخبرنی ایضا

ج: این طریق ضعیف است، البته ابن عبدون توثیق ندارد اما خب چون مشایخ شیخ و نجاشی است اشکال ندارد. اما ابوطالب انباری مختلف فيه است، هم تعریف دارد هم تضعیف دارد.

س: و اخبرنی ایضا الشیخ ابو عبدالله و حسین بن عبيدالله و احمد بن عبدون

ج: شیخ ابو عبدالله مراد شیخ مفید است. حسین بن عبيدالله مراد ابن غضائری پدر است که از اجلاء طائفه است. آن که ابن غضائری پدر اسمش حسین است. ابن غضائری پسر هم اسمش احمد است. احمد بن حسین

این رجال می گویند مال پسر است.

س: کلهم عن ابی عبدالله حسین بن سفیان

ج: این ثقة است، این درست است.

س: عن حمید بن زیاد عن حسن بن محمد

ج: روشن شد آقا؟

من عرض کردم البته خود حسن بن محمد بن سماعه که جزو بزرگان واقفی هم هست کوفی است. عرض کردیم غالبا شیخ و نجاشی خیلی جاها وقتی می‌خواهند یک مصدر کوفی را نقل کنند می‌روند قم، از قم می‌روند کوفه. بعضی جاها هم نه مستقیم می‌روند کوفه. از بغداد مستقیم به کوفه. این از مصادر، دو تا طریق دارد، هر دو از بغداد به کوفه است. دیگر به قم نرفته، صاف رفته به کوفه. و قواعد کلی‌اش هم عرض کردیم. یکی از راه‌هایی که ایشان به کوفه می‌رود، شیخ و نجاشی هر دوشان، نه یکی از آنها، وقتی میراث‌های حمید بن زیاد را نقل می‌کنند. چون ایشان هم ساکن کوفه بود بعد خواب دید که در جوار سید الشهداء (ع) فوت می‌کند آمد ساکن کربلا شد تا فوت کرد. عرض کردم کرارا بعد از حمید بن زیاد که متوفای ۳۱۰ است، ما فعلا در میان واقفی‌ها کسی به شخصیت ایشان نمی‌شناسیم. ظاهرا مذهب وقف لا اقل در حد علمایشان به فوت ایشان تقریبا منتهی می‌شود. یک کتاب دیگر هم داریم در وقف، به نظر شاید بعد از ۳۱۰ است. اما به هر حال ما دیگر شخصیت علمی، چون حسن بن محمد بن سماعه هم شخصیت علمی است. بزرگوار و خیلی معاند در وقف است، اما خیلی را از خودم اضافه کردم، معاند در وقف است اما و حمید هم شخصیت علمی است. اما به اصطلاح دیگر بعد از حمید ما شخصیت علمی در واقفیه نمی‌شناسیم.

طریق اول ایشان مشکل داشت آن هم به کوفه. یکی از طرقی که مرحوم شیخ طوسی می‌رود از بغداد به کوفه، طریق ابو طالب انباری است. یکی دیگر از طرق‌هایی که ایشان می‌رود به کوفه طریق ابو المفضل شیبانی است. ما اینها را مفصل در محل خودش توضیح‌اتش را دادیم. این امتیازش این است هر دو طریق از بغداد به کوفه است. یعنی شیخ بغدادی است، دو تا سه تا از مشایخش نقل کردند اینها بغدادی هستند. ابو طالب اصلش بغدادی نبوده، بعد ساکن بغداد است. آن بزعفری هم بغدادی است یا کوفی است حالا به نظر بغدادی باشد. توسط اینها می‌رود به حمید که کوفی است، ابن سماعه هم کوفی است. این هم به لحاظ تاریخی مشکل ندارد.

البته آقای خویی نوشتند موثقة بابن السماعه و غیره. نفهمیدم مرادشان از غیره چیست؟ اشکال دارند یا نه؟ و کرارا عرض کردیم که ابن سماعه از شخصی به نام محمد بن زیاد نقل می‌کند. نسبتا زیاد است این روایات بد نیست. محمد بن زیاد در همین کتاب کافی و در کتب اربعه، ابن سماعه و غیر سماعه، اما ابن سماعه زیاد است که به نظر نمی‌آید غیر از محمد بن زیاد نقل کرده، و این همان ابن ابی عمیر خودمان است. چون دیدم بعضی از آقایان حالا شاید مدعی رجال هم باشند، گفتند این مجهول است مثلا محمد. محمد بن زیاد همان ابن ابی عمیر معروف است. و کرارا هم عرض کردیم احتمال در حد احتمال البته، شاید واقفی‌ها به این اسم چون مثلا اگر اسم ابن ابی عمیر برده می‌شد که از بزرگان مذهب است، شاید مثلا حالا به هر حال نمی‌دانیم چرا؟ در کتب واقفی‌ها هست، داریم محمد بن ابی عمیر،

اما بیشتر محمد بن زیاد است. این محمد بن زیاد من هی تأکید می‌کنم چون عده‌ای در اشتباه واقع شدند و شناختند، این ابن ابی عمیر است.

و این در حقیقت از میراث‌های ابن ابی عمیر است لکن از طریق واقفیه. این را ما توضیح کرارا و مرارا و تکرارا که بعضی از کتب مشهور اصحاب ما الان ما ازش روایت نقل می‌کنیم، لکن از طریق واقفی‌ها، نسخه واقفی‌ها.

آن وقت مثل مرحوم آقای خویی قبول می‌کنند می‌گویند بالاخره ایشان ثقة است، طریق هم صحیح است، قبول می‌کنند. عده‌ای هم به خاطر واقفی بودن قبول نمی‌کنند.

لکن راهی را که ما رفتیم نه این است نه آن است. چون راه فهرستی را مطرح کردیم. ما دنبال این بودیم چرا مثلا مثل ابن ابی عمیر که از اجلاء اصحاب است، و کتاب، کتاب معروفش نوادر است شش جلد بود. معروف بوده تا زمان صدوق نقل می‌کند صدوق مستقیم از او نقل می‌کند. چرا مثلا در نسخه معروفش این نبوده، در نسخه واقفی‌ها بوده؟ دقت می‌کنید. ما شبهه‌مان بیشتر این است نه بحث مذهب و مثلا حالا واقفی است یا ... این که یک کسی از بزرگان مذهب ما مثل ابن ابی عمیر کتاب بسیار مشهور، و جلیل القدر، بعد در نسخ مشهوری که ما داریم نیست،

س: شبهه وقف وجود دارد؟

ج: در کی آقا؟

س: در ابن ابی عمیر؟

ج: ابا جزو اجلاء اصحاب است. از این حرفها بالاتر است ایشان.

س: چطور شده با آنها حشر و نشر زیاد داشته

ج: نه با آنها، آنها آمدند از او گرفتند. چرا شما با آنها، ربطی ندارد. حالا فرض کنید چند جلسه امام حسین (ع) با عمر سعد صحبت

کرد. نه حشر و نشر امام حسین (ع) با عمر سعد

س: امام رضا (ع) منع می‌کرد ایشان نقل می‌کرد

ج: می‌آمدند کتاب از ایشان می‌گرفتند. آمدند کتاب از ایشان نقل کردند ایشان هم داده.

.....
عرض کنم حضورتان که آن وقت ما روایاتی بعضی وقت داریم که منفرد است. حالا اینجا مهم نیست. اینجا یک نکته دیگر فهرستی دارد که امروز عرض می‌کنم. لکن گاهی اوقات روایات منفرد داریم. شاید تعجب بکنید این روایتی که امام حسن (ع) خیلی زن گرفتند، پنجاه تا زن گرفتند و این مال همین حسن بن محمد بن سماعه واقفی است. از کتاب محمد بن زیاد؛ چون بعضی نوشتند این حدیث ضعیف است، از کتاب ابن ابی عمیر. خب این برای ما تعجب آور است که در کتاب ابن ابی عمیر همچین مطلب عجیب و غریبی باشد اصحاب این نسخه را نقل نکنند.

عرض کردم دو برخورد رجالی را برایتان عرض کردم. یک برخورد رجالی مثل صاحب مدارک، ایشان می‌گویند چون اینها واقفی هستند، حدیثشان را قبول نمی‌کنیم. چون مدارک فقط به حدیث صحیح عمل می‌کند. به حدیث موثق عمل نمی‌کند. یک برخورد مثل آقای خویی که چون اینها ثقه هستند و قائل به حجیت خبر ثقه است ایشان نقل می‌کند. این دو برخورد دو طرفی. ما آمدیم راه دیگری را انتخاب کردیم، اضافه بر جانب وثاقت و اینها، جانب فهرستی را هم اضافه کردیم. مراد ما از بحث فهرستی این است؛ یعنی این حدیث از کتاب ابن ابی عمیر به نسخه واقفی هاست. آن وقت مخصوصا اگر منفرد بشود، یعنی جای دیگری این نیاید. دقت می‌کنید؟

معلوم می‌شود در نسخه واقفی‌ها این طور بوده است. این هم نسخه آقای خویی را خواندیم لکن نسخه کاملش این است؛ سئل حفص الاعور ابا عبدالله و انا عنده جالس، قال کان لابی اجیر یقوم کان یقوم فی رحاء، در آن به اصطلاح کارخانه آرد به اصطلاح، چه می‌گویند، کارخانه آرد را چه می‌گویند؟ آسیاب، آسیابی داشته، و له عندنا دراهم و لیس له وارث. این لیس له وارث شاید مثلا عبد بوده، از یک شهر دوری آوردند، اصلا پدر و مادر و هیچی معلوم نبوده. این گاهی این طور است مثلا وارث، بعد هم آزادش کردند، ضمان جریش را هم برداشتند. این غرض شما نگویند که لیس له وارث چطور این علم داشته که این وارث ندارد؟ فرض کنید ممکن است یک فردی بوده از آفریقا؛ چون یواش یواش اضافه بر اینکه در جنگها عبد می‌گرفتند؛ در اسلام گرفتن عبد در جنگ‌هایی بود که با کفار بود. اولین بار که از خود جنگهای مسلمان عبد گرفتند معاویه بود. معاویه این سنت ۱۲:۲۶ را گذاشت که حمله‌ای که به یمن کرد عده‌ای از زنهای یمنی را عبد و برده گرفت و فروخت. اول من به اصطلاح عبد و کنیز و اینها از دنیای اسلام گرفت. بعد دیگر متعارف شد در دنیای اسلام جا افتاد.

علی ای حال غیر از این جهتش که درست نبود، جهت دیگری که بود یواش یواش مثلا عده‌ای می‌رفتند خب توسعه پیدا کرد؛ چون می‌دانید شما این مثلا همین که امروز می‌گویند عربستان که حجاز و نجد و طحام است، این قسمتش حجاز است، این قسمتی که به دریای سرخ می‌خورد حجاز است. نجد این قسمت وسط است که الان ریاض و اینهاست که منشأ این وهابی‌ها هم خود این آل سعود خبیث

اصلشان از نجد است. خود نجدی‌ها در تاریخ اصولاً مردمان خشن و خونخوار و آدمکش و آدم‌های مخصوصی هستند. آن پایش هم که به اصطلاح حضرموت هست و طحامه به اصطلاح.

این قسمت دریایش بین مکه و اینها را به اصطلاح حجاز می‌گفتند. در این قسمت دریا آن طرفش آفریقا است دیگر. آن وقت می‌آمدند پایین تا باب مندب، اگر می‌آمدند پایین تا یمن، باب مندب این قدر فاصله کم بود که آن طرف دریا دیده می‌شد. باب مندب در همان جغرافیای قدیم هم این جور تعریف می‌کنند که این دریای سرخ، دریای سرخ در اصطلاح جغرافیای قدیم قلمز می‌گفتند، اگر قلمز شنیدید همین دریای سرخ فعلی است. البته در این کتاب مسالک و ممالک ابن خرداد به که در حدود هزار سال قبل است، دریای سرخ را ایشان دریای فارس نوشته، خیلی عجیب است. ایشان به عنوان دریای فارس نام می‌برد.

علی ای حال کیف ما کان در این باب مندب خیلی فاصله کم است. نوشتند به مقداری است که آن طرف دریا دیده می‌شد. آن طرف دریا حبشه یا آفریقا بود. می‌رفتند از آن طرف به اصطلاح کمین می‌کردند، از این سیاه‌ها بیچاره‌ها به اصطلاح می‌دزدیدند برده می‌گرفتند می‌آوردند. خب اینها هیچ کس را نداشتند دیگر. غرض این لیس له وارث تعجب نیاید برایتان که مراد چیست.

فقال ابو عبدالله عليه السلام تدفع الى المساكين، این خیلی عجیب است. تدفع الى المساكين.

ثم قال رأيك فيها، حالا رأيك بخوانیم رأيك بخوانیم؟ فيها.

ثم اعدا عليه المسئلة، این سطر را آقای خویی حذف کردند در این نقلی که اینجا کردند این سطر را حذف کردند. احتمال فکر نمی‌کنم عمداً حذف کرده باشند. از چشمشان افتاده است.

س: رأيك فيها یعنی چه؟

ج: فقال ابو عبدالله تدفع يا تدفع این دراهم الى المساكين. ثم قال رأيك فيها؛ یا رأيك به نصب بخوانید به این معنا.

یعنی حضرت به حفص اعور گفتند هر چه خودت نظر دادی. رأيك فيها، به نظر خودت عمل کن.

ثم اعدا عليه، اعدا ظاهراً حفص، چون گفت رأيك فيها، حفص گفت آقا من نظر شما را می‌خواهم، رأيك فيها، نظر خودم را که نمی‌خواهم. شما چه می‌فرمایید؟

ظاهراً، اعدا عليه المسئلة فقال له مثل ذلك؛ حضرت فرمودند به ... بعد فرمودند هر چه نظر خودت است هر چه می‌خواهی بکن.

فَاعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْئَلَةَ الثَّلَاثَةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، از اینجا را دارد، این یک سطر، شاید یک سطر چاپ قدیم است آن چاپ عین

الدوله.

تطلب وارثا فان وجدت وارثا و الا فهو كسبيل مالک؛ ثم قال ما عسى ان يصنع بها يا يصنع بها، چه کار می‌خواهد بکند با این پولها.

ثم قال توصی بها؛ خیلی عجیب است روایت عجیب و غریبی است.

فان جاء طالبها و الا فهي كسبيل مالک؛ علی ای حال کم می‌شود روایت ابن ابی عمیر به این مشوشی باشد. انصافا بینی و بین الله.

چون ابن ابی عمیر کتابش خیلی صاف است، به این مشوهی آن هم هشام بن سالم خیلی کم می‌شود. به نظرم نسخه واقفی یک خرابی داشته است. این همان بحث‌هایی است که ما می‌کنیم به نام فهرستی. یعنی نسخه‌ای که واقفی‌ها از کتاب ابن ابی عمیر داشتند، به نظر من نسخه ابهام دارد.

حالا این به هر حال یک نسخه. حالا فعلا یک نسخه این را قرار می‌دهیم تا ببینیم اصل مسئله چه جوری است.

عرض کنم در کتاب وسائل در ابواب میراث خنثی البته ایشان عنوان باب را ابواب را عنوان میراث خنثی قرار داده، لکن آخرش دارد و ما اشبهه، یک ما اشبهه هم آخرش دارد.

عده‌ای از موارد که به اصطلاح به این عنوان بوده صحبت کرده است. در کتاب کافی، این در کتاب تهذیب بود، این متنی که برایتان خواندیم از منفردات شیخ بود، در کتاب دیگر ما نیامده است. من عرض کردم میراث‌های حمید بن زیاد به مقدار زیادی نسبتاً در کتاب کافی آمده است. در کتاب فقیه خیلی کم است یا نیست یا خیلی کم است، فوق العاده کم است. و طبیعتاً میراث‌های ابن سماعه، لکن مرحوم شیخ طوسی مستقلاً میراث‌های ابن سماعه را داشته است. گاهی شیخ طوسی از میراث‌های ابن سماعه، مرادم از ابن سماعه حسن بن محمد بن سماعه است، از میراث‌های حسن بن محمد بن سماعه نقل می‌کند منفرداً.

صدوق که اصولاً نقل نمی‌کند قاعدتاً نقل نمی‌کند. کلینی هم که نسبتاً زیاد نقل کرده آنها را نقل نمی‌کند. دقت می‌کنید؟ دیگر طبیعتاً

این جور روایات یک جور حالت شدوذ خواهی نخواهی پیدا می‌کند دیگر. اگر کلینی هم نقل نکند، صدوق هم که طبیعتاً نقل نمی‌کرد.

حالا من نگاه نکردم صدوق، نگاه کنید اگر بشود حمید بن زیاد در فقیه خیلی کم است، یا نیست یا عدد معدودی است خیلی کم است.

و همچنین حسن بن محمد را این دو نفرشان در کتاب فقیه خیلی کم است.

.....
به هر حال محمد بن یعقوب این در باب ۶ ابواب میراث خنثی، باب ۶ یک جلد ۱۷ که در چاپ مرحوم آقای ربانی است دارد که عرض کردم این جلد ۱۷ تحقیق ایشان نیست. این ارجاعاتی که داده مال ایشان نیست.

س: دو مورد است که از کلینی هم نقل شده

ج: بله می‌گویم بعید می‌دانستم نقل کند. بله مرحوم شیخ طوسی توسط کلینی نقل می‌کند از حمید و اینها.

س: خود شما حسن را توثیق می‌کنید؟

ج: بله آقا؟

س: حسن را، حسن بن محمد بن سماعه را

ج: توثیق می‌کنیم اما آدم بدی است دیگر خب خیلی نسبت به ائمه (ع) می‌گوید یعاند دیگر، آدم معاند را که نمی‌شود.

س: نه همین مثل مرحوم شیخ طوسی

ج: کلینی، به اعتبار نسخه دیگر، نسخه ابن ابی عمیر بوده است.

این فهرستی همین است معنایش.

محمد بن یعقوب با اینکه به نظر من محمد بن یعقوب قطعا این کتاب پیشش بوده، در آن شبهه‌ای من ندارم. این حدیث را حدیث

شماره یک عن علی بن ابراهیم، از استادش علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید نقل می‌کند.

عرض کردم ایشان محل اختلاف بوده، لکن قابل اعتماد است. ایشان به قم آمده، و علی بن ابراهیم چند نفری از بزرگان قم از ایشان

نقل می‌کنند.

عن یونس، از کتاب یونس بن عبدالرحمن نقل می‌کند. اینجا هم عن هشام بن سالم. حالا یک چیز عجیب این است. پس تا اینجا دو

تا مصدر اصلی شدند. یکی کتاب ابن ابی عمیر یکی کتاب یونس. حالا این عبارتی داریم در آن کتاب قصه قضیه ۴۱: ۳۳ گفت قد اختلفتما

و انتما رئیساً ولدیكما، از عجایب این است که هر دو نسخه فی غایة الاشتهار و فی غایة الاعتبار. یکی کتاب به اصطلاح محمد بن ابی عمیر

رحمه الله لکن از منفردات شیخ و از طریق واقفیه. یکی کتاب یونس البته قمی‌ها توی روایت محمد بن عیسی عن یونس اشکال داشتند.

.....
غرض هر دو طریق یک نقی توش دارد. اما هر دو از بزرگان اصحاب.

عن هشام بن سالم، اینجا در کتاب یونس دارد سئل خطاب الاعور، آنجا بود حفص الاعور. خطاب را چون الف را نمی نوشتند، خطب نوشته می شد. در خط قدیم در خط کوفی الف متوسط را نمی نوشتند. مثل همین ذلک، شما ذلک می نویسند ذالک می خوانید، هاذا را هذا می نویسید، الله می نویسید الله می خوانید. این متعارفش بوده خط کوفی.

حالا این خطب بوده خطاب خواندند؟ آن آقا حفص خوانده؟ نمی فهمیم. علی ای حال حفص اعور نسبتا هست در روایات هست، خطاب خیلی کم است، شاید جعلی باشد، چیز باشد، تصحیف شده باشد.

سئل خطاب الاعور، اعوری اش هم مثل هم است.

س: این مقدار دیگر گله گشاد نیست تصحیفش

ج: چرا، تصحیف مال ائمه (ع) که نیست خب کتاب است دیگر.

س: نه می خواهم همین را بگویم این مقدار دیگر اشتباه نمی شود خطاب را بیاورند مثلاً...

ج: بیاورند در کتابت که نوشته شده، چون خطاب را خطب می نوشتند دیگر.

س: خب بنویسند با حفص چه مناسبتی دارد؟

ج: خیلی شبیه آن است، حالا آن الف دارد ندارد

بعد نکته دیگر سئل خطاب الاعور ابا ابراهیم. آنجا ابا عبدالله بود، اینجا ابا ابراهیم است که موسی بن جعفر (ع) است. اگر دو تا قصه باشد که ظاهر مثلاً کلام است، خب قاعدتا باید مثلاً هشام به امام موسی بن جعفر (ع) عرض می کرد آقا من بودم این سوال از پدر شما کردند این جور جواب داد. نمی فهمیم.

سئل خطاب الاعور ابا ابراهیم و انا جالس، آنجا داشت و انا عنده حاضر، اینجا دارد و انا جالس. فقال کان عند ابی اجیر، عین همان است، فقط آنجا رباح داشت، آسیاب داشت، اینجا ندارد.

يعمل بالاجر، ففقدنا، گم شد، و بقي من اجره شیء، آنجا عنوان درهم داشت. عین سوال یکی است هیچ فرقی نمی کند. لا يعرف له وارث. اینجا دارد لا يعرف، در آن روایت دارد و ليس له وارث، و لا وارث له، اینجا دارد و لا يعرف له وارث

س: و لا نعرف دارد

ج: و لا نعرف مثلاً به قول ایشان

قال فاطلبوه، خیلی عجیب است اینجا. فاطلبوه یعنی، آنجا هم گفت که تطلب له وارثا، اینجا دارد فاطلبوه.

قال قد طلبنا فلم نجده، این را آنجا ندارد. ظاهراً چیز دیگری بود آنجا.

قال فقال مساکین و حرک یده، بیچاره‌ها، یعنی آدم بیچاره‌ای است که وارث هم ندارد. مساکین. آنجا داشت تدفع الی المساکین ثم

قال رأیک فیها. خیلی عجیب است اصلاً یعنی، این هم خالی از تشویه نیست. اینجا مساکین ظاهرش ناظر به آن اجیر بدبخت است. اینجا آدم‌های بیچاره‌ای هستند دیگر. آمده پیش تو کار کرده، هیچ احدی هم نداشته، هیچ وارثی هم نداشته است.

آنجا داشت تدفع الی المساکین، می‌خواهم ربط بین دو تا نسخه. حالا مشکل کار دو تا نسخه دو تا اعلام طایفه‌اند. یکی کتاب یونس است یکی کتاب ابن ابی عمیر. البته این من حقاً عرض بکنم خدمتتان در روایاتی که ما از مثل کتاب ابن ابی عمیر یا یونس داریم، اختلافش با هم باشد، این طور نیست انصافاً این جزو نوادر موارد است. چون یکی از جهاتی که عده‌ای می‌خواستند بگویند خبر واحد حجت نیست، همین است. می‌گویند شما ببینید از بهترین کتابها مع ذلک این طور با همدیگر اختلاف دارند. نیست، این اینقدر زیاد نیست بیخود گفتند.

قال فاعاد علیه، آنجا هم دارد فاعاد علیه.

قال اطلب وجهه فان قدرت علیه و الا هو فهو کسبیل مالک؛ عین همان تعبیر است.

حتی یجیء به له طالب فان حدث بک حدث فاوصی بهی ان جاء له طالب ان یدفع علیه؛ خیلی تشابه دارد. آن وسطش با همدیگر

اختلاف دارند.

س: باز این واضح‌تر است

ج: باز این واضح‌تر است باز انصافاً دقت فرمودید. باز انصافاً این یکی یک مقداری واضح‌تر از آن دیده می‌شود.

عرض کنم که در کتاب حدیث شماره ۱۰ آن باب، در کتاب شیخ فقیه، شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین باسناده عن صفوان

بن یحیی، این هم یکی اینها همه بزرگان اصحاب هستند. تا اینجا شد کتاب ابن ابی عمیر یونس و صفوان، این هم از بزرگان اصحاب است.

این هم از اجلاء اصحاب است.

عن عبدالله بن جندب این هم از بزرگان اصحاب است، خیلی از زهاد و عباد و اهل عبادت و خیلی مرد جلیل القدری است عبدالله بن جندب.

عن هشام بن سالم، به نظر من می‌آید قصه یکی باشد. به احتمال خیلی قوی یعنی چون راوی یکی است. اگر از دو تا امام هم بود عادتاً مثلاً می‌گفت سئلت اباک، مثلاً مسئله عادتاً. قال سئل حفص الاعور ابا عبدالله این با همان نسخه ابن ابی عمیر خورد. نسخه صفوان هم حفص الاعور و هم ابا عبدالله.

و انا حاضر، این یکی با آن نسخه یونس خورد. فقال کان لابی اجیر و کان له عنده شیء، اینجایش باز به نسخه یونس خورد.

فهلک الاجیر، آن وقت در اینجا دارد فلم یدع وارثا، فرض کرده وارث ندارد. بلکه بالانتر ولا قرابة، فامیل هم ندارد. این با همان مسئله‌ای که من گفتم. مثلاً یک برده‌ای بوده از آفریقا آوردند، بعد هم فروختند. چون می‌گویم عرض کردم مثل اینکه یادم رفت وسطش بگویم. عده‌ای می‌رفتند آفریقا چون نزدیک بود به این معنا، آنجا هم که دور بود با کشتی. می‌رفتند این بیچاره‌ها را به اصطلاح اسیر می‌کردند، بند می‌انداختند، می‌آوردند در کشورهای اسلامی می‌فروختند. به اصطلاح به صورت دزدی.

و انا حاضر فلم یدع وارثا و لا قرابة و قد ضقت بذلک؛ چه کار بکنیم؟ پول این آقا پیش من مانده، چه کار بکنیم؟ کیف اصنع؟ من چه کار بکنم با این پولی که از این آقا است؟

قال رأیک المساکین، رأیک این با آن متن ابن ابی عمیر رأیک آورده، آن را باز بدترش کرده است.

رأیک المساکین، نمی‌دانیم چطور هم بخوانیم، رأیک بخوانیم؟

س: آنجا رابک هم دارد استاد

ج: بله آقا؟

س: در فقیه رابک هم دارد یک نسخه‌اش

ج: رابک هم ایشان می‌گویند در فقیه دارد.

.....
رأیک المساکین، حسب رأیت این جوری بخوانیم. رأیک، یعنی خذ رأیک المساکین، یعنی به مساکین بده به صیغه مفعول. یا رأیک المساکین. به نظر من ادبیتش این است که رأیک بخوانیم به ارتکاز عربی که به حسب رأیت به مساکین بده، مراد این است. رأیک المساکین، رأیک المساکین. روشن شد آقا؟

در آن قصه چه بود؟ تدفع الی المساکین، ثم قال رأیک فیها. فاعاد علیه، فقلت انی ضقت، یعنی من می‌خواهم ناراحتم، رأیک چیست؟ فقال هو کسبیل مالک، فان جاء طالب اعطيته؛ توش دیگر و این اختصار کرده، ذیلش را اختصار کرده است. این الان سه تا حدیث ظاهرا فکر می‌کنم یکی باشند.

صدوق دارد، و قد روی فی خبر آخر که الان سندش واضح نیست، ان لم تجد له وارثا واعرف الله عزوجل منک الجهد، زحمت را کشیدی فتصدق بها.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین